

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر مشهور در دلالت جمله شرطیه بر مفهوم

عرض کردیم برای این که جمله شرطیه بخواهد بر مفهوم دلالت داشته باشد، مشهور قائلند به این که باید از جمله شرطیه علیّت منحصره را استفاده کنیم. مشهور قائلند که اگر بتوانیم از یک راهی اثبات کنیم شرط در جمله شرطیه، علت منحصر جزا است، در این صورت مسأله انتفاء عند الانتفاء - یعنی همان مفهوم - قابل اثبات است؛ چون وقتی علیّت منحصره شد، یعنی چیز دیگری و علت دیگری در ایجاد این جزا مؤثر نیست، و تنها علت در تأثیر جزا همین است که در این جمله شرطیه ذکر شده است.

نظر مرحوم محقق عراقی

در مقابل نظریه مشهور، دو نظریه دیگر وجود دارد: یک نظریه، نظریه ای است که مرحوم محقق عراق (قدس سره) دارد. ایشان می فرمایند: وجود و عدم وجود مفهوم، تابع علیّت منحصره و عدم علیّت منحصره نیست؛ ایشان می فرمایند: اگر آن چه که در جزا بر شرط معلق شده است، سنخ الحکم باشد، جمله شرطیه مفهوم دارد؛ اما اگر آن چه در جزا معلق شده، سنخ الحکم نباشد بلکه شخص الحکم باشد، جمله شرطیه مفهوم ندارد.

پس، نظر مرحوم محقق عراقی این است که مفهوم و عدم مفهوم دائر مدار علیّت منحصره و عدم آن نیست؛ بلکه ملاک این است که جزای معلق بر شرط، آیا عنوان سنخ الحکم دارد یا عنوان شخص الحکم؟ از آنجا که مرحوم آخوند در بحث مفهوم شرط، اول ادله مثبتین و سپس ادله منکرین را ذکر می کنند؛ و بعد از ادله منکرین تنبیهاتی را در بحث مفهوم شرط دارند که اولین تنبیه، مسأله سنخ الحکم و شخص الحکم است، لذا، تحقیق بیان مرحوم محقق عراقی و این که آیا صحیح است یا صحیح نیست را به آن بحث موکول می کنیم.

نظر مرحوم شهید صدر

نظریه دوم، نظر مرحوم شهید صدر (رضوان الله علیه) است. ایشان در جلد سوم بحوث صفحه 142، می فرمایند: ما قائلیم که جمله شرطیه بر ربط بین الجزاء والشرط دلالت دارد و از این، به «نسبت الصاقیه» تعبیر می کنند. جمله شرطیه دلالت دارد که

جزا ملسق و متوقّف بر شرط است؛ یعنی نسبت بین جزا و شرط نسبت توقّفیه یا - به تعبیر خودشان - نسبت الصاقیه است. ایشان می‌فرمایند: مشهور قائلند نسبت بین جزا و شرط، «نسبت ایجادیه» است؛ یعنی شرط موجب جزا است. بنابراین، اگر بخواهد مفهوم داشته باشد، باید بگوییم این موجب، موجب منحصر است و الاً منافاتی ندارد که شرط از بین برود و جزا معلول برای یک علّت دیگری باشد. به عبارت دیگر، مشهور علّیت منحصره را مطرح کرده‌اند. طبق این مبنا است که می‌گوییم جمله شرطیه بر نسبت ایجادیه یعنی ایجاد شرط نسبت به جزا دلالت دارد؛ اما اگر گفتیم بر نسبت توقّفیه (نسبت الصاقیه) دلالت دارد، جزا موقوف بر شرط است؛ «إن جاءك زيد فأكرمه» معنایش این است که وجوب اکرام زید موقوف و ملسق به مجيء است، اگر چنین شد، - یعنی گفتیم نسبت، نسبت توقّفیه و الصاقیه است -، نتیجه این می‌شود که اجزا در اینجا مفهوم وجود دارد؛ چون وقتی می‌گوییم جزا ملسق به شرط است، معنایش این است که اگر شرط منتفی شد، جزا هم منتفی می‌شود.

به همین دلیل، بر خلاف مرحوم آخوند و عدّه‌ای از بزرگان که قائلند جمله شرطیه مفهوم ندارد، ایشان بر اساس این مبنا و نکات دیگری که دارند - که بعداً اشاره می‌کنیم -، قائلند به این که جمله شرطیه مفهوم دارد. قبل از اینکه ادله بررسی شود، این نکته باید به نحو اجمال روشن شود که آیا ما در جمله شرطیه و برای اثبات مفهوم، نیاز داریم که اثبات نمائیم شرط علّت منحصره است؟

اگر کسی گفت ما نیاز نداریم به این که اثبات کنیم شرط علّت منحصره است، دیگر نیازی به پنج دلیلی که مرحوم آخوند در کفایه ذکر می‌کنند، نیست؛ این پنج دلیل در این فرض است که اوّل بر این مبنا تسلّم کنیم و بگوییم اگر جمله شرطیه بخواهد مفهوم داشته باشد، باید اثبات کنیم اوّل شرط علّت برای جزاست و ثانیاً علّیتش، علّیت منحصره است.

مناقشه در مبناي شهيد صدر

به نظر می‌رسد که بیان مرحوم شهید صدر قابل مناقشه باشد و حقّ با مشهور است که ما حتماً به اثبات علّیت منحصره نیاز داریم. برای این که اگر بپذیریم جمله شرطیه بر نسبت الصاقیه دلالت دارد، هنوز اوّل کلام است که آیا جزا فقط به این شرط ملسق است؟ یا این که نه، در نزد متکلم، جزا می‌تواند به چیز دیگری هم ملسق باشد؛ یعنی در این فرض نیز به اثبات انحصار نیاز داریم، بنابراین، هرچند بگوییم نسبت الصاقیه است، لازم است که انحصار شرط را اثبات کنیم.

ادله علّیت منحصره شرط

حال، طبق این مبنا که ملاک در باب مفهوم، علّیت منحصره است، آیا جمله شرطیه از آن علّیت منحصره استفاده می‌شود یا نه؟

مرحوم آخوند در «کفایه»، پنج راه بیان کرده و همه را مورد مناقشه قرار داده‌اند.

راه اوّل تبادر است، راه دوّم انصراف و راه سوّم تمسک به اطلاق است.

منتهی برای تمسک به اطلاق، ایشان سه بیان ذکر کرده‌اند که مجموعاً با راه اوّل و دوّم می‌شود پنج راه.

راه اول مسأله تبادر است، به چه بیان؟ ما در جمله شرطیه، یک ادات شرط داریم، یک شرط و یک جزا داریم. در راه اوّل و دوّم محور خود ادات شرط است. آیا از ادات شرط، علّیت منحصره تبادر می‌کند یا نمی‌کند؟ بعضی ادعا کرده‌اند خود متبادر در

بطلان دلیل اعتبار

برای رسیدن به علت منحصره، اول باید بگوییم بین شرط و جزا ارتباط وجود دارد، اصل الارتباط باید باشد. دوم این که بگوییم این ارتباط، باید یک ارتباط لزومی باشد و ربطشان ربط صدقه ای نباشد. سوم آن که این لزوم باید به صورت ترتب باشد؛ یعنی یکی مترتب بر دیگری باشد. ممکن است بین دو چیز تلازمی باشد که از نظر تقارن بینشان ملازمه است اما هیچ ترتبی بین اینها نباشد. پس، باید ترتب باشد.

چهارم این است که ترتب باید به نحو ترتب علی باشد؛ یعنی معلول همین جزا است، علت همین شرط است و جزا باید معلول برای شرط باشد. مورد پنجم، این علت باید علت تامه باشد نه علت ناقصه. ششم هم آن که این علت تامه باید یکی باشد تا بشود علت تامه منحصره. پس، برای رسیدن به علت منحصره، این مراحل شش گانه را نیاز داریم. آیا شما وقتی ادات شرط را می گوید، واقعاً یک علت منحصره این چنینی به ذهن تبادر پیدا می کند؟ همان طور که مرحوم آخوند در «کفایه» تبادر را انکار کرده اند، تقریباً همه اصولیین بعد از ایشان نیز آن را انکار کرده و گفته اند آن مقداری که ما از ادات شرط می فهمیم، این است که یک ملازمه ای باید بین شرط و جزا باشد؛ اما این ملازمه باید به نحو علی باشد، نه.

ما می گوییم: «إذا تحققت الأربعة فقد تحققت الزوجية»، هیچ علتی هم در کار نیست. بین زوجیت و اربعه ملازمه وجود دارد، اما هیچ کدام علت برای دیگری نیست. یعنی فقط مسأله ارتباط لزومی را می توانیم ادعا کنیم که در اینجا متبادر است. به عبارت دیگر، از مرحله علت تامه وارد می شویم؛ سؤال این است که اگر در یک جا شرطی علت تامه جزا نبود، آیا این استعمال، استعمال مجازی می شود؟

می گوییم: «إذا طلعت الشمس فالحرارة موجودة» شمس علت تامه منحصره نیست؛ بلکه حرارت علت های تامه دیگری هم دارد. اگر جایی علت منحصره نبود، می بینیم استعمال، استعمال مجازی نیست؛ حتی اگر علت تامه هم نبود، اصلاً مسأله علت در کار نبود، باز می بینیم که استعمال مجازی نیست.

بعضی از بزرگان، بالاتر از مطلب مرحوم آخوند فرموده اند، مبنی بر آن که حتی استعمال جمله شرطیه در جایی که لزوم هم وجود ندارد، واقعاً ملازمه ای نیست، مثل این که من بگویم اگر شما بیایی من می آیم، که در اینجا بین آمدن این دو نفر ملازمه ای نیست؛ بلکه فقط یک ربطی وجود دارد. متکلم می آید ربطی بین الجزاء والشرط ایجاد می کند و می گوید اگر شما بیایی من می آیم؛ اگر شما درس بخوانی من هم این کتاب را می نویسم. در همه این موارد جمله شرطیه استعمال می شود اما هیچ کدام استعمال مجازی نیست. بنابراین، بطلان ادعای تبادر روشن است.

دلیل انصراف

دلیل دوم انصراف است. محور دلیل دوم نیز ادات شرط است. در این دلیل ادعا شده که ادات شرط برای علت منحصره وضع نشده است؛ می گویند ما قبول داریم که ادات شرط لم توضعاً للعلّة المنحصرة، اما وقتی استعمال می شود، انصراف به علت منحصره دارد. می گوییم: چرا انصراف دارد؟ منشأ انصراف چیست؟

می گویند: چون علت منحصره اکمل الأفراد است؛ ما از اول که شروع کردیم ارتباط، ارتباط لزومی، ترتبی، علی، علت تامه تا

مي رسيم به علّت منحصره، چون علّت منحصره اڪمل افراد علل است، لذا اين اڪمليت سبب انصراف مي شود.

اشکالات انصراف

مرحوم آخوند در «کفایه» هم از نظر کبروي اشکال کرده اند و هم از نظر صغروي.

اشکال کبروي: از نظر کبروي در ذهن شریفتان هست که اڪمليت نمي تواند منشأ انصراف باشد. در انصراف بايد چيزي دخالت داشته باشد که سبب اُنس لفظ به معنای منصرف إلیه شود؛ يعني به مقداري بين اين لفظ و معنا انس ایجاد کند که وقتی لفظ به صورت مطلق استعمال شد، در ذهن مخاطب همان معنای انصرافي بیايد؛ و اين نیست الا کثرة الإستعمال.

اگر لفظي در یک معنایي بسیار استفاده شد، کثرت استعمال قرينه مي شود که لفظ در معنایي انصرافي ظهور پیدا کند؛ اما کثرة الوجود هیچ وقت سبب انصراف نمي شود. بگوئيم وقتی مي گویند «**أکرم العالم**»، مصادیق بیشتر عالم فقها است؛ اگر صد تا عالم داریم؛ نود نفر فقیهند، ده نفر فیلسوف و از رشته هاي دیگر؛ کثرة الوجود سبب برای انصراف نمي شود و همین طور قوّت؛ وقتی شما کلمه نور را استعمال مي کنید، ما یک نور خیلی قوي داریم یک نور خیلی خیلی ضعیف هم داریم، قوّت وجود سبب برای انصراف نمي شود.

اشکال صغروي: اين است که اگر ما بخواهيم بگوئيم اين علّت، علّت منحصره است بايد ارتباط بين علّت منحصره و معلول اقوي و اکد از علّت غير منحصره باشد، در حالی که هیچ اکديتي وجود ندارد. آنجايي که معلول یک علّت دارد، اين علّت مي آيد معلول را ایجاد مي کند؛ جايي که معلول دو علّت دارد، هر علّتي به تنهایی مي تواند اين معلول را ایجاد کند؛ آیا در جايي که معلول دو علّت دارد، ارتباط بين علّت و معلول ضعیف تر از جايي است که معلول یک علّت منحصره دارد؟

نه، در مقام ایجاد و ربط و مسأله علّیت، جايي که یک علّت دارد با جايي که دو علّت، از نظر علّیت فرقي نمي کند. لذا، اين که ما مي گوئيم علّت منحصره عنوان اکد دارد، اين هم درست نیست. بنابراین، در دليل دوّم که انصراف باشد هم اشکال کبروي وجود دارد و هم اشکال صغروي.

دليل اطلاق

در دليل سوّم به اطلاق تمسّک مي کنيم؛ منتهي عرض کرديم در دليل اوّل و دوّم، دنبال وضع بوديم اما در دليل سوّم، مي خواهيم از راه مقدّمات حکمت و از راه اصالة الاطلاق وارد شويم.

أصالة الاطلاق را سه گونه مي توانيم تصوير کنيم. یک: اصالة الاطلاق در ادوات شرط؛ دوّم: اصالة الاطلاق در خود شرط؛ سوّم: اصالة الاطلاق در جزا. اين که مي گوئيم اطلاق سه بيان دارد به اين علت است که سه مورد دارد. اوّل آن که اصالة الاطلاق را در ادوات شرط جاري کنيم، ببينيم آیا با اجزاي اصالة الاطلاق در ادوات شرط، علّیت منحصره استفاده مي کنيم يا نه؟

دوّم آن که اصالة الاطلاق را در خود شرط و با قطع نظر از ادوات جاري کنيم؛ و سوّم آن که اصالة الاطلاق را در جزاء جاري کنيم.

مرحوم آخوند اصالة الاطلاق در ادوات را بيان کرده و دو اشکال به آن وارد کرده اند. تقريباً بهترين بياني که در حول فرمايش
مرحوم آخوند وجود دارد، کلام مرحوم محقق اصفهاني در نهاية الدراية جلد دوم صفحه 415 است که حتماً هم عبارت آخوند را
ملاحظه کنيد و هم عبارت مرحوم اصفهاني را، تا فردا عرض کنيم. ان شاء الله. و السلام